



Paper from well managed
forests and controlled sources

کاغذ این کتاب از جنگل‌ها و منابع
کاملاً مدیریت شده تهیه شده است.

اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی

بہمن احمدی اموی

اقتصاد سیاسی جمہوری اسلامی

در گفتگو با عزت اللہ سبحانی / محسن نوربخش / حسین عادل

مسعود روغنی زنجانی / مسعود نیلی و محمدعلی نجفی



بنگاه ترجمہ و نشر
کتاب پارسہ

سرشناسه: احمدی امویی، بهمن، ۱۳۴۶ - گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور: اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی/به کوشش بهمن احمدی امویی؛ گفتگو با عزت الله سبحانی...
[و دیگران].
مشخصات نشر: تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه ۱۴۰۰
مشخصات ظاهری: ۵۳۶ ص
شابک: ۹۷۸-۶۰-۲۵۳-۵۲۹-۰
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: گفتگو با عزت الله سبحانی، محسن نوربخش، حسین عادل، مسعود روغنی زنجانی، مسعود نیلی، محمدعلی نجفی.
یادداشت: چاپ قبلی: گام نو، ۱۳۸۲.
موضوع: ایران -- سیاست اقتصادی -- ۱۳۵۸/ایران -- اوضاع اقتصادی -- ۱۳۵۸
شناسه افزوده: سبحانی، عزت الله، ۱۳۹۱ - ۳۰۹۱.
رده بندی کنگره: HC۴۷۵
رده بندی دیویی: ۳۳۰/۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی: ۵۷۳۸۸۰۰



■ اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی

بهمن احمدی امویی

آماده سازی و تولید: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

طراحی گرافیک: پرویز بیانی چاپ و صحافی: دالاهو

نوبت و شمارگان: چاپ اول (ناشر) ۱۴۰۰، ۱۱۰۰ نسخه

همه حقوق چاپ و نشر برای بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه محفوظ است.
هر گونه اقتباس از این اثر، منوط به دریافت اجازه کتبی از ناشر است.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

دفتر مرکزی: تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴.

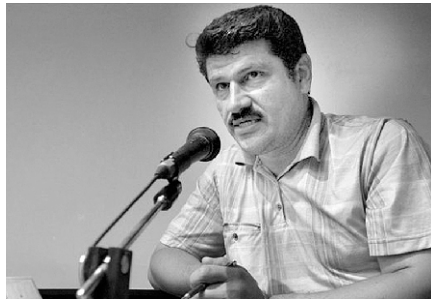
طبقه سوم، تلفن، ۶۶۴۷۷۴۰۵

www.parsehbook.com / info@parsehbook.com

@ketabeparseh

فروشگاه: تهران، خیابان ولیعصر، روبروی دوراهی یوسف آباد، پلاک ۱۹۴۱

تلفن: ۸۸۹۱۸۹۴



بهمن احمدی امویی (۱۳۴۶)

او دانش آموخته رشته اقتصاد از دانشگاه مازندران است و سالها به عنوان روزنامه‌نگار با روزنامه‌های جامعه، توس، صبح امروز، نوروز، شرق، وقایع اتفاقیه و سرمایه همکاری داشته است.

از دیگر آثار او:

اقتصاد سیاسی صندوق‌های قرض‌الحسنه و مؤسسات اعتباری، مردان جمهوری اسلامی چگونه تکنوکرات شدند، مسیر آشتی (ترجمه)

فهرست

۹	مقدمه‌ای بر ویراست جدید
۱۱	مقاله
۱۳	عزت‌الله سبحانی
۵۷	محسن نوربخش
۱۲۹	سید محمد طیبیان
۱۸۵	مسعود روغنی زنجانی
۲۶۵	مسعود نیلی
۳۷۱	محمد علی نجفی
۴۳۷	حسین عادل‌لی
۴۸۹	بایزید مردوخی
۵۲۳	نمایه

مقدمه‌ای بر ویراست جدید

نزدیک به هجده سال از انتشار کتاب اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی می‌گذرد. در این مدت و با ناشر اولیه، گام نو به مدیریت دکتر علیرضا رجایی به چاپ چهارم رسید و پس از آن به‌رغم درخواست‌هایی که شد و به دلیل مسائلی که برای ناشر به‌وجود آمد، چاپ آن متوقف شد. مساعدت و همراهی انتشارات کتاب پارسه شرایطی را فراهم کرد تا چاپ مجدد این کتاب همراه با ویرایش جدید منتشر شود. بخش‌هایی که به ویراست جدید اضافه شده مربوط به سید محمد طیبیان و بایزید مردخی است.

در این مدت انتقادات و نظرات متفاوتی از دانشجویان و پژوهشگران اقتصادی و سیاسی کشور دریافت کرده‌ام که امیدوارم در آینده آن‌ها را به کار ببندم. امید که همچون گذشته مورد استقبال خوانندگان عزیز قرار گرفته شود.

بهمن احمدی امویی، بهار ۱۳۹۹

مقدمه

در یکی از روزهای پایانی سال ۱۳۷۸ کاظم شکری، دوست و همکار روزنامه‌نگارم، به من گفت: «ای کاش با علاقه‌ای که به موشکافی مسائل اقتصادی داری، اقتصاد بیست سال گذشته را در قالب یک کتاب به نقد بکشی.» بعد هم با لبخندی گفت: «اسم کتاب را هم بگذار بیست سال انقلاب، بیست سال اقتصاد.»

پیشنهاد او موجب شد فکر تهیه کتابی که سیر حوادث اقتصاد سیاسی ایران را در خود گنجانده باشد، ذهنم را مشغول کند. دوران سخت و پرتلاطمی بود. هر روز در کشور یک اتفاق و حادثه جدید روی می‌داد و کار در روزنامه صبح امروز و خرداد، دیگر مجالی برای پرداختن و عملی کردن افکار نمی‌داد.

از زمان تعطیلی یکباره مطبوعات در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۷۹ تا بازگشایی مجدد نوروز در فروردین ۱۳۸۰، فرصتی بود برای اجرایی کردن خواسته‌ام. تهیه مقدمات، انتخاب شیوه انجام کار و کسانی که باید با آن‌ها گفتگو می‌کردم، مراحل اولیه کار بودند. فهرستی طولانی از افرادی که از ابتدای انقلاب در سال ۵۷ تا آن روز مصدر سیر حوادث اقتصاد سیاسی ایران را در اختیار داشتند، تهیه کردم. فهرست بلندبالایی شد. بسیاری از آن‌ها در حاشیه قرار داشتند و تعداد اندکی در متن. افرادی بودند از وزارت اقتصاد و دارایی، ریاست بانک مرکزی و سازمان برنامه و بودجه و سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی فعلی. همین‌طور میرحسین موسوی، نخست‌وزیر دوران هشت‌ساله ۶۰ تا ۶۸ و هاشمی رفسنجانی مرد همیشه حاضر در همه صحنه‌ها قبل از ریاست جمهوری سال ۶۸ و تا سال‌های پس از آن.

در نهایت فهرست را به رؤسای سازمان برنامه، از فردای پس از پیروزی انقلاب و همچنین

محسن نوربخش، چهره تأثیرگذار، کلیدی همه ادوار پس از انقلاب از سال ۵۷ در پست وزارت اقتصاد و دارایی و ریاست کل بانک مرکزی، حسین عادل، رئیس کل حادثه‌ساز و خبرآفرین بانک مرکزی در سال ۶۸ تا ۷۳ و میرحسین موسوی و هاشمی رفسنجانی تقلیل دادم. تصور این بود که در قالب گفتگوهایی مفصل سیر حوادث و چگونگی شکل‌گیری تفکر اقتصادی را در بین مقامات جمهوری اسلامی به تصویر بکشم. نمونه‌ای از این نوع کار را پیش رو نداشتم و در بعضی مواقع نسبت به کار خود و شیوه ارائه آن تردید می‌کردم.

اگرچه بعدها کتاب‌هایی از این نوع در خصوص تاریخ شفاهی ایران (به‌ویژه در زمینه اقتصاد - سیاسی) به بازار عرضه و موجب تشویق در ادامه راه شد.

در کتاب پیش رو، تلاش کرده‌ام با پرسش‌هایی متعدد که گاه چندمرتبه تکرار می‌شوند و نیز مواجهه پاسخ‌های افراد مختلف با یکدیگر، هرچه بیشتر به کنه و نوع و شیوه تصمیم‌گیری مقامات سیاسی - اقتصادی ایران پس از انقلاب دست پیدا کنم.

کتاب حاضر ماحصل حدود ۶۵ ساعت گفتگو است. گفتگوهایی که از سال ۱۳۷۹ آغاز و تا بهمن ۱۳۸۱ ادامه داشتند. آنچه پیش روی شماست، داستان چگونگی تکنوکرات شدن افرادی است که بدون کوچک‌ترین تجربه اجرایی و مدیریتی، اداره امور کشور را پس از یک انقلاب پرتلاطم در دست گرفتند.

افرادی که به گفته محمدعلی نجفی، یکی از وزرای حاضر در چند وزارتخانه، در ابتدای انقلاب حتی نام «کار تابل و پاراف کردن» را هنوز نشنیده بودند و نمی‌دانستند چه باید بکنند. تصمیم‌گیران سیاسی - اقتصادی‌ای که هر گونه برنامه‌ریزی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را دخالت در کار خداوند و در نتیجه خلاف شرع مقدس اسلام می‌دانستند و نیروهایی که به‌طور فطری اقتصاد غرب و شرق را قبول نداشتند و می‌خواستند، اقتصاد اسلامی را جایگزین آن کنند. اقتصادی که مبنا و اصول آن هنوز برایشان ناشناخته بود و جز در یکی دو کتاب آن هم به‌صورت کلی، چیز دیگری درباره آن نمی‌دانستند.

امیدوارم در ادامه کار، جلد دوم کتاب را به گفتگو با مهندس میرحسین موسوی و اکبر هاشمی رفسنجانی اختصاص دهم. دو نفری که همان‌طور که در این کتاب خواهید خواند، سرخ بسیاری از تصمیم‌گیری‌ها به آن‌ها ختم شده است، به حق یا ناحق. اما این آن چیزی است که کارگزاران و یاران معتمد آن‌ها گفته‌اند.

عزت‌الله سحابی



پیرمرد ۷۳ ساله، مهندس عزت‌الله سحابی را یک هفته پس از پایان مراسم چهارم مرحوم پدرش دکتر یدالله سحابی ملاقات کردم. تازه دو سه ماه بود که از قریب به یک سال زندان انفرادی و سخت، آزاد شده بود.

قرار ما ساعت ۱۰ صبح در دفتر مجله توقیف‌شده ایران فردا در حوالی میدان هفت تیر بود. سر ساعت ۱۰ صبح مهندس را در حیاط مجتمعی که یکی از واحدهای آن متعلق به ایران فردا بود، دیدم. علیرغم سن بالا و سختی‌های بسیاری که کشیده بود، از نظر ذهن و حافظه بسیار سرحال بود. تمام تاریخها، اسامی افراد و دستور جلسات سال‌های گذشته را به‌طور کامل به خاطر داشت. با شجاعت از تصمیم‌هایی که گرفته یا سرمنشاء آنها بود دفاع می‌کرد و نسبت به بعضی از آنها هم نادم و پشیمان بود. از ساعت ۱۰ صبح تا چهار بعدازظهر، گفتگو کردیم. بدون کمترین وقت تلف‌کردنی بحث را با لذت شروع کرد و فقط یکی دو بار برای آوردن چای برخاست و صحبتش را قطع کرد.

اجازه بدهید از زمان تدوین قانون اساسی و بحث‌هایی که در مورد آن به‌ویژه در خصوص اصول اقتصادی مطرح بود، شروع کنیم. در آن زمان افراد متفاوتی با گرایش‌های مختلف و گاه متناقض، دست‌اندر کار تدوین قانون اساسی شدند. مرحوم بازرگان و اطرافیان‌ش، بخشی از روحانیون و گروه شما و دیگران؛ تفکر اقتصادی هر یک از این گروه‌ها به چه سمتی بود؟ در اوایل انقلاب، جو مبارزه و انقلاب و به‌اصطلاح امروز، جو آیدئولوژیک حاکم بود. حداقل در بین مبارزان کمتر کسی به جنبه‌های کارشناسی واقعیت‌های اقتصادی - اجتماعی و عدد و رقم توجه داشت. در حوزه اقتصادی بیشتر دغدغه‌ها بر این متمرکز بود که کدام خط اقتصادی انتخاب شود. آیا خط سرمایه‌داری انتخاب شود یا خط ضد سرمایه‌داری و سوسیالیستی؟ تمام انقلابیون قبل از انقلاب به‌جز نهضت آزادی نظرشان گرایش اقتصادی به تفکرات چپ بود. گروه‌های مارکسیستی و چپ‌های سنتی هم که جای خود داشتند. نیروهای مذهبی هم که طی ده سال قبل از انقلاب به صحنه آمده بودند، خواه مجاهدین خلق و خواه هفت گروهی که بعدها جمع شدند و مجاهدین انقلاب اسلامی نام گرفتند، از نظر اقتصادی چپ و حتی چپ رادیکال بودند. در میان روحانیون هم آن دسته از روحانیونی که در سطح رهبری انقلاب بودند و در سال ۵۷ و قبل از پیروزی انقلاب از طرف امام به‌عنوان اعضای شورای انقلاب منصوب شده بودند، تفکر اقتصادی چپ داشتند. چهره‌های برجسته این شورا مرحوم بهشتی، آقای هاشمی، آقای خامنه‌ای، آقای موسوی اردبیلی، آقای مهدوی کنی، مرحوم باهنر و مرحوم طالقانی بودند. دو سه نفر شخصی هم حضور داشتند که در دوره اول آقای شیبانی و بنده بودیم و یکی دو نفر هم در دوره دوم به جمع آن‌ها اضافه شدند. البته بعد از استعفای دولت موقت و تشکیل مجدد شورای انقلاب، مرحوم بازرگان، مهندس معین‌فر و دکتر حبیبی به این جمع آمده بودند. در دوره اول یعنی فاصله زمانی اوایل اردیبهشت سال ۵۸ تا آبان همان سال که دولت موقت استعفا داد؛ تغییری در شورای انقلاب صورت گرفت و دو سه نفر به آن اضافه شدند. یکی از آن‌ها هم مهندس احمد جلالی بود که اوایل انقلاب با مرحوم طالقانی در تلویزیون برنامه «قرآن در صحنه» را اجرا می‌کردند. همچنین دکتر حبیب‌الله پیمان و مهندس موسوی هم بودند، البته دکتر پیمان و مهندس موسوی به‌صورت فعال، جدی و مرتب در جلسات شورای انقلاب حضور نداشتند اما به‌رحال اسم‌شان بود و در برخی جلسات جدی که تصمیمات مهمی در آن‌ها گرفته می‌شد، حاضر می‌شدند. اما عضوهای غیرروحانی و ثابت شورای انقلاب آقای شیبانی و بنده بودیم. البته قبل از آمدن امام و تشکیل دولت موقت یعنی در قبل از پیروزی انقلاب، آقای مهندس

بازرگان، پدر من، مهندس کتیرایی و دکتر صدر حاج سید جوادی نیز عضو شورای انقلاب بودند. پس از پیروزی انقلاب و تشکیل دولت موقت این چهار نفر از شورای انقلاب خارج و وارد دولت شدند. بنده هم از سال اول تشکیل شورای انقلاب حضور داشتم. ابلاغ آن از طرف امام و توسط مرحوم مطهری به من داده شد. اما در دوره‌ای که امام (ره) آمدند و دولت موقت تشکیل شد، من در خارج از کشور (فرانسه) بودم. چون به دلیل انقلاب فرودگاه‌ها بسته شده بود، با اولین پرواز بعد از ۲۲ بهمن، یعنی در چهارم اسفند ۵۷ وارد تهران شدم. مهندس بازرگان به من تکلیف کردند پست وزارت صنایع را بپذیرم. اما چون چند سال در زندان و دور از جامعه بودم، تمایل داشتم در فضای غیراداری باشم و کمتر کار اجرایی انجام دهم. به همین دلیل در دور اول پست وزارت را نپذیرفتم و در شورای انقلاب تا شهریور ۱۳۵۸ ماندم. بعد از فوت مرحوم طالقانی، دولت موقت در شرف تغییراتی بود و قصد داشت ترمیم‌هایی انجام دهد و وزارتخانه جدیدی به نام وزارت نفت تأسیس کند. در واقع ایجاد وزارت نفت جزو تصمیمات اولیه‌شان بود. از این‌رو مهندس معین‌فر که در کابینه اول مهندس بازرگان رئیس سازمان برنامه و وزیر مشاور بود، کاندیدای وزارت نفت شد. در بین دوستان آن زمان هم غیر از خود معین‌فر که از قدیم در سازمان برنامه حضور داشت، کمتر کسی بود که به امور اقتصادی و امور برنامه‌بودجه آشنایی داشته باشد. من هم نه به صورت تخصصی و کارشناسی بلکه فی‌الجمله اطلاعات اقتصادی داشتم و چون دوستان و آقای معین‌فر هم می‌دانستند، بنده را به‌عنوان رئیس سازمان برنامه‌بودجه، پیشنهاد کردند. دولت موقت و آقای بازرگان هم قبول کردند. بنابراین بنده جایگزین آقای معین‌فر در سازمان برنامه شدم و ایشان به وزارت نفت رفتند. در واقع از اول سال ۱۳۵۸ رئیس سازمان برنامه‌بودجه شدم.

اوایل انقلاب، یعنی یکی دو سالی که شورای انقلاب در قبل و بعد از انقلاب وجود داشت، آیا هیچ‌گاه بحث اقتصادی خاصی در آنجا صورت گرفت که باید به چه سمتی حرکت کرد؟ آیا صحبتی از جهت‌گیری اقتصادی بود که می‌خواهیم اقتصاد سرمایه‌داری داشته باشیم یا اقتصاد سوسیالیستی، یا ترکیبی از هر دو این‌ها یا آنچه بعدها به‌عنوان اقتصاد اسلامی مطرح شد. هیچ‌گاه این بحث‌ها مطرح شده بود؟

در جلسات اول، به صورت رسمی بحث جدی و تصمیم‌گیری در مورد مسائل اقتصادی نداشتیم. ولیکن هم در نهضت آزادی، یعنی در رهبری آن و هم در شورای انقلاب، به صورت غیررسمی

صحبت‌های زیادی در این مورد صورت می‌گرفت. بین دولت موقت به‌خصوص شخص مهندس بازرگان و پدر بنده و روحانیون شورای انقلاب و ما، یعنی من که جزو نهضت آزادی بودم، بحث‌های زیادی انجام می‌شد. چون بنده هفت هشت سالی در زندان بودم و در فضای دیگری رشد کرده بودم، اختلاف نظرهایی با بعضی آقایان داشتم. در ابتدای انقلاب یعنی در مهر و آبان سال ۵۷ که هنوز انقلاب به پیروزی نرسیده بود، بنده و آقای طالقانی تازه از زندان آزاد شده بودیم. در رهبری نهضت آزادی مرحوم بازرگان، پدر بنده، آقای صدر حاج سید جوادی، آقای نرینه، مرحوم طالقانی، بنده و مهدی جعفری شرکت می‌کردیم و بحث مرامنامه و اساسنامه را داشتیم. چرا که قصد داشتیم نهضت را دوباره فعال و تجدید سازمان کنیم. در آن زمان بین بنده و مهندس بازرگان بحث زیاد بود. بنده به اقتصاد سوسیالیستی دولتی گرایش داشتم و مرحوم بازرگان به اقتصاد آزاد و به سرمایه‌داری. آقای طالقانی هم معمولاً شنونده بودند، موضع خاصی نمی‌گرفتند. فقط قضاوت می‌کردند و معمولاً هم وسط ما را می‌گرفتند. البته این بحث‌ها منجر به تشکیل اساسنامه یا برنامه اقتصادی نشد. چرا که حوادث انقلاب سرعت گرفته بود و همه فکرها معطوف به این جریان شد. زمانی که شورای انقلاب تشکیل شد، به‌خصوص بعد از تشکیل دولت موقت که بنده در شورای انقلاب عضویت داشتم، جلسات را مرتب برگزار می‌کردیم. روحیه مرحوم بهشتی، آقای محمدجواد باهنر، اردبیلی و هاشمی، که حزب جمهوری اسلامی را هم تشکیل داده بودند، از لحاظ اقتصادی متمایل به چپ سوسیالیسم بود. اما دولت موقت بیشتر به اقتصاد آزاد گرایش داشت. البته باید گفت که این آقایان فقط سیاسی خالص بودند. در این میان تنها فرد دانشگاهی که کمی به مسائل اقتصادی و برنامه به‌صورت کارشناسی نگاه می‌کرد و کار قابل توجهی هم انجام می‌داد و در همان اوایل هم یک برنامه پنج‌ساله را برای سازمان برنامه شخص معین فر بود. زمانی که دکتر معین فر رئیس سازمان برنامه شده‌ای از نیروها و به اصطلاح ملی‌های سازمان برنامه از کادرهای خوب سازمان برنامه، و از افراد جبهه ملی و سوسیالیست‌ها با معین فر همکاری کردند تا اینکه برنامه پنج‌ساله اول را تدوین کردند.

این برنامه در چه سالی تدوین شد؟

در دوم شهریور سال ۱۳۵۸ یکسری جلسات با عنوان سمینار که امروز به آن همایش می‌گویند، در دفتر نخست‌وزیر آن زمان تشکیل شد که گرداننده آن هم سازمان برنامه بود. این سمینار چند روز به طول انجامید. هر روز یک پنل (موضوع خاص و کارگاه) داشت و در هر پنل نیز چند

نفر از وزرا، چند سازمان، شورای انقلاب، دولت موقت و کارشناسان سازمان برنامه شرکت می‌کردند. علاوه بر این، عده‌ای از مردم و چهره‌های شناخته‌شده و سیاسیون آن روز، افرادی از ملت ایران و جبهه ملی نیز شرکت می‌کردند.

در این کارگاه‌ها و سمینار، مسئولان سازمان برنامه، برنامه پنج‌ساله خود را توضیح می‌دادند و انتقادات هم می‌شد. در آنجا شاهد بودم برنامه پنج‌ساله‌ای که سازمان برنامه تدوین کرده بود چندان چپ‌گرایانه یا به قول خودشان انقلابی نبود، از آنجا که من در جلسات و مذاکرات و تدوین برنامه‌های بعدی چه آن‌ها که در دوره مجلس اول آمد و چه آن‌هایی که بعد از دوره آقای هاشمی رفسنجانی صورت گرفت حضور داشتم، می‌توانم بگویم این برنامه نسبت به تمام برنامه‌های بعد از آن، کارشناسی شده‌تر و متواضعانه‌تر بود. یعنی بلندپروازی نداشت و ادعایی از قبیل رفع اختلاف طبقات و رسیدن به کجاها و با چه ارقامی در آن دیده نمی‌شد و بیشتر کارشناسی بود و هدف برنامه هم این بود که در پایان برنامه پنج‌ساله اول، تمامی جمعیت ایران از حداقل رفاه زندگی برخوردار شوند. حداقل رفاه زندگی را هم با قیمت ارزش پول و درآمدهای آن روز تعریف کرده بودند. آن برنامه این هدف را که در عرض پنج سال همه ایرانیان را به حداقل برساند تضمین می‌کرد. یعنی هیچ کس از حداقل پایین‌تر نباشد و حالا اگر کسی هم بالاتر بود چندان مدنظر نبود.

این حداقل را چطور تعریف کرده بودند؟

بر خورداری از ضروریات اصلی زندگی مانند خوراک، مسکن، آب، برق و بهداشت و برای هر کدام از این‌ها عدد و رقم مشخص کرده بودند. به دلیل اینکه این برنامه اولاً واقع‌بینانه و کارشناسانه بود و ثانیاً ادعاهای بلندپروازانه نکرده بود، به نظر من کاملاً متواضعانه و کارشناسی شده بود. لیکن عده‌ای در مقابل می‌گفتند این برنامه رادیکالی و انقلابی نیست. یکی از کسانی که با خود بنده در این مورد درگیری داشت، حزب ملت ایران و مرحوم فروهر بود. ایشان وزیر کار هم بودند. همچنین عده‌ای از چپ‌های وزارت کار که از قدیم از حزب توده آن زمان به وزارت کار رفته بودند با این برنامه مخالفت می‌کردند. آن‌ها هم در مقابل این برنامه موضع داشتند و انتقاد می‌کردند. حتی در جلسه‌ای در مورد اقتصاد کار و نیروی کار بحثی در گرفت، به آن‌ها گفتم بنده کارشناس اقتصاد نیستم ولیکن به دلیل علاقه‌ام در سال‌های قبل از انقلاب و زمان انقلاب و سال‌های زندان، به مسائل اقتصادی توجه داشتم و آن‌ها را تعقیب می‌کردم. همه تئوری‌ها و مکاتب را خوانده بودم و همه اخبار اقتصادی و آمار را تعقیب می‌کردم و یافته‌هایی

هم در ذهنم دارم و بر حسب اطلاعاتم معتقدم در این بهره‌وری، نیروی کار بسیار پایین است. شاید در دنیا از پایین‌تری‌ها باشد. البته در آن زمان حتی آماری هم از کشورهای شمال آفریقا داشتم؛ مثل مراکش. و وقتی ایران را با آن‌ها مقایسه کردم متوجه شدم ایران از نظر بهره‌وری نیروی کار از همه آن‌ها عقب‌تر است. به آن دوستان گفتم حقوق طبقه کارگر باید به میزانی باشد که بین حقوق و بهره‌وری تناسب برقرار باشد. یا تناسب کارآمدی نیروی کار با حقوق یا مهارت‌ها با حقوق. ولی آن‌هایی که خیلی چپ‌اندیش بودند به خصوص آن‌ها که مکتبی بودند فقط می‌گفتند حقوق کارگر. ما هم می‌گفتیم حقوق کارگر درست است. ما هم برای کارگر ارزش قائل هستیم. چون همه کشور به تولید بستگی دارد و تولید هم روی دوش طبقه کارگر است و در این تردیدی نیست. اما کارگر باید تولید کند و به تناسب تولید از مزایای آن بهره‌مند شود و در این زمینه می‌توان قوانین و ضوابطی را هم گذاشت. ولی نیروهای چپ فقط به دفاع از حقوق کارگر می‌پرداختند و عمدتاً شلوغ می‌کردند و توجهی به نظرات کارشناسی نداشتند. مثل همین شرایطی که امروز خانه کارگر دارد.

خانه کارگر توجه نمی‌کند که کارآمدی یا بهره‌وری نیروی کار ما قابل قیاس با کشورهای همسایه مثل هند، پاکستان و ترکیه نیست. به آن‌ها گفتم تأمین حقوق و زندگی نیروی کار هم بر عهده جامعه است و جامعه باید به نیروی کار بالاترین امتیاز و تقدم را بدهد. ولی باید کار و فعالیت هم باشد. خلاصه چنین بحث‌هایی وجود داشت. آن برنامه سازمان برنامه در دولت تصویب شده بود لیکن در شورای انقلاب تصویب نشد. این بود که این برنامه غیررسمی باقی ماند. در شورای انقلاب هم نمی‌توانست تصویب شود چرا که روحانیون شورای انقلاب به خصوص مرحوم بهشتی اولاً خودشان دیدگاه چپ داشتند، ثانیاً نمی‌خواستند تزی یا موضعی را به‌طور جزمی اعلام کنند که مبادا بعدها مورد اتهام قرار گیرند. چرا که آن زمان بسیار نگران چپ‌ها بودند و نمی‌خواستند دولت جمهوری اسلامی به لحاظ مواضع و دیدگاه‌ها از نیروهای چپ مارکسیستی عقب باشد. از این بیم داشتند که اتهاماتی چون سرمایه‌داری یا اردوگاه امپریالیستی و کاپیتالیستی به جمهوری اسلامی زده شود. به همین جهت مواضع آن‌ها مواضع چپی و گاه چپ افراطی بود. خاطرم است در اواخر سال ۵۸ و بعد از اشغال سفارت امریکا، ایران را با محاصره اقتصادی تهدید کرده و آن را عملی کرده بودند. من آن زمان هم رئیس سازمان برنامه و هم عضو شورای انقلاب بودم. شورای انقلاب هم بعد از استعفاى دولت موقت تجدید سازمان کرده و به چهار کمیسیون تقسیم شده بود. یک جلسه عمومی هم داشت. در این کمیسیون‌ها به‌طور تخصصی به

لوائح و قوانین ارجاعی دولت رسیدگی می‌شد. کمیسیون شماره یک مربوط به امور امنیتی و دفاعی بود که مرحوم بهشتی و آقای اردبیلی و هاشمی رفسنجانی عضو آن بودند. کمیسیون دوم مربوط به امور اجرایی دولت بود که به آن امور عمومی می‌گفتند و مسائل مربوط به قوه قضاییه و دادگستری زیرمجموعه آن بودند. مرحوم بهشتی جزو این کمیسیون هم بودند. کمیسیون سوم مربوط به امور اجرایی و فنی بود. تمام کارهای وزارت راه و صنایع و نیرو و تمام کارهای فنی و اجرایی و لوائح و آیین‌نامه‌ها و مسائلی را که این وزارتخانه‌ها داشتند پیگیری می‌کرد. رئیس این کمیسیون مرحوم بازرگان بودند. کمیسیون چهارم هم که به کمیسیون شماره دو معروف بود، کمیسیون مالی-اقتصادی بود و بنده رئیس آن بودم.

این کمیسیون‌ها بعد از استعفای دولت موقت ایجاد شدند؟

بله. غیر از جلسات عمومی شورای انقلاب که تقریباً هفته‌ای سه شب از حدود ساعت هفت شب تا دوازده شب بود، این کمیسیون‌ها جلسات خاص خود را به‌طور جداگانه داشتند و تمام امور وزارتخانه‌ها، لوائح، آیین‌نامه‌ها و قراردادهای آن‌ها را در این کمیسیون‌های تخصصی مورد رسیدگی قرار می‌دادیم. کمیسیون شماره دو هم به دلیل اینکه مربوط به امور مالی و اقتصادی بود بیشتر از دیگر کمیسیون‌ها درگیر بود. چرا که تقریباً تمام دستگاه‌های کشور اعم از نهادهای قدیمی، وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها و دستگاه‌های جدید مثل سپاه پاسداران و جهاد سازندگی، که به آن‌ها نهادهای انقلابی می‌گفتند، با امور مالی و اقتصادی سروکار داشتند و بودجه می‌خواستند. تمام این امور هم به کمیسیون شماره دو مربوط بود که بنده مسئول آن بودم. البته مرحوم بهشتی و بنی‌صدر هم عضو آن کمیسیون بودند. ولی چون در کمیسیون‌های دیگر هم فعال بودند، کمتر برای این کمیسیون وقت می‌گذاشتند. اما در جلسات اصلی شرکت می‌کردند و من به اتفاق یک یا دو نفر از وزرای کابینه، آن کمیسیون را تشکیل می‌داده و کار خود را انجام می‌دادیم. این کمیسیون دیدگاه چپ معتدل داشت چرا که گرایش خود بنده نیز چپ معتدل بود.

در اسفندماه سال ۵۷ که دولت تازه تشکیل شده بود یکی از گرفتاری‌های بزرگ دولت، وزارت صنایع، وزارت کار و شورای انقلاب، مسائل کارگری بود. این مسائل فقط راجع به حقوق کارگر نبود، بلکه مربوط به خواست‌ها و شورش‌های کارگری بود. مدیران و سهامداران بسیاری از کارخانجات یا فرار کرده بودند یا پنهان شده و می‌ترسیدند و جلونی‌آمدند. به همین دلیل این کارخانجات بی‌سرپرست بود و شوراها کارگری بر آن‌ها مسلط بودند. در این کارخانجات

کارگران با مدیرانی که از طرف سهامداران یا دولت گذاشته شده بود، درگیری داشتند. به عنوان مثال، کارخانه ایرفو که مهندس قلی زاده در سال ۴۲ آن را تأسیس کرده بود و یک کارخانه ریخته‌گری چدن و فولاد بود و تقریباً تمام مبارزان آن روز از جمله مهندس بازرگان، شهید بهشتی، آقای اردبیلی و هاشمی رفسنجانی سهامدار آن بودند، دارای مشکلات شدید کارگری بود.

این کارخانه قبل از انقلاب افتتاح شده بود و این آقایان هم از همان موقع سهامدار آن شدند؟ بله. از سال ۱۳۴۲. زمانی که بنده در زندان بودم این شرکت توسط آقای قلی زاده که از شاگردان و علاقه‌مندان مرحوم بازرگان بود تأسیس شد و تمام مذهبی‌های مبارز آن روز سهامدارش بودند. مرحوم بازرگان، پدر بنده، آقای عالی‌نسب، باهنر و مرحوم رجایی هم سهامدار بودند و شرکتی متعلق به نیروها و پیشگامان انقلاب را ایجاد کردند. همان کارخانه در سال‌های ۵۸ و ۵۹ و حتی ۶۰ دچار مشکلات تقسیم‌بندی کارگری بود. در این مشکلات، حزب پیکار و نیروهای چپ مارکسیستی چندان فعال نبودند. اما نیروهای چپ مذهبی بسیار فعال بودند و کارگران را دسته‌بندی کرده بودند. مثلاً یک حزب سوسیالیست کارگران بود که در آنجا فعال بود و تحریکاتی در میان کارگران داشت، دست و پای مدیر کارخانه را که از طرف آقای قلی زاده تعیین شده بود، به زور می‌گرفتند و به عنوان تهدید او را بالای کوره ذوب فلز می‌بردند، سپس می‌آوردند و از او اجازه می‌گرفتند که مثلاً پانصد تومان به حقوق کارگران اضافه شود. این روش در اکثر کارخانه‌ها به خصوص کارخانه‌هایی که در شهرک‌های صنعتی مثل شهر صنعتی البرز در قزوین یا شهر صنعتی کرج یا شهر صنعتی کاوه در ساوه بودند هم کم‌وبیش وجود داشت. اگر هم یک کارخانه یک امتیاز به کارگران می‌داد تمام کارخانه‌های دیگر منطقه حتی با زور هم شده بود آن امتیاز را می‌گرفتند. در واقع نوعی مسابقه امتیاز گرفتن بود. آن هم فقط با زور و از طریق تسلط شوراهای کارگری بر مدیریت کارخانه‌ها. به همین دلیل در اوایل سال ۵۸ این مسئله به عنوان یک مشکل بزرگ در دولت و شورای انقلاب مطرح شد. چرا که با وجود این مشکل، از یک طرف صنایع می‌خواستند و از طرف دیگر کارخانه‌ها تخلیه می‌شد. صاحبان صنایع همچنان با خریداران خود رابطه داشتند، خریداران پول اجناسی را که از کارخانه دریافت می‌کردند به سهامداران قبلی می‌پرداختند و نه به مدیریت جدید. یعنی کارخانه کار می‌کرد و حقوق کارگران را می‌داد و محصول هم بیرون می‌آمد، اما پول این محصول به داخل کارخانه بر نمی‌گشت. بنابراین نگرانی‌های زیادی در این زمینه وجود داشت. به همین دلیل به دستور آقای

بازرگان، آقای احمدزاده که وزیر صنایع بودند شورایی به نام شورای حفاظت از صنایع را در اوایل فروردین سال ۵۸ تشکیل دادند که هفت عضو داشت. یکی از معاونات وزارت صنایع، یک نماینده وزارت کار که توسط آقای فروهر معرفی شده بود، آقای عالی‌نسب که فردی صنعتگر، مدیر و مورد علاقه همه بود و هم به شورای انقلاب و هم به دولت مشورت می‌داد و بنده که نماینده وزیر صنایع بودم و یک نفر دیگر از وزارت صنایع اعضای این کمیته بودیم. جلسات این شورا تقریباً هر روز تشکیل می‌شد. خود من بعد از ظهرها در شورای انقلاب بودم و صبح‌ها هم به این شورا می‌رفتم. این شورا درست مثل یک ستاد جنگی کار می‌کرد. چند تلفن روی میز بود که مرتباً زنگ می‌خورد و از شورش‌های کارگری و گروگانگیری مدیران و هیئت‌مدیره در تمام کارخانه‌های اطراف تهران و کل کشور خبر می‌داد. بنابراین در وضعیت بدی قرار داشتیم. اگر صنایع می‌خواستند تمام کشور می‌خواستند و پیامدهایی همچون عدم تولید، بیکاری کارگران، نقشه‌های سیاسی که در این فضا رشد می‌یافت و عدم امنیت کشور به وجود می‌آمد. تمام این مسائل در آنجا مطرح بود. به همین دلیل وزارت صنایع لایحه‌ای به نام لایحه مدیریت، تهیه کرد. این لایحه از شورای انقلاب آمد و در آنجا هم سریعاً تصویب شد. قانون مدیریت می‌گفت دولت در کارخانه‌ها و مؤسسات تولیدی یا خدماتی مثل پیمانکاری‌ها، مهندسی مشاور و همه مؤسساتی که سابقه بخش خصوصی دارند و مسئله‌دار هستند، مدیر و هیئت‌مدیره‌ای تعیین کند که اختیارات مجامع عمومی و قانونی را داشته باشند. جو و فضا این ضرورت را بر ما تحمیل کرد. زمانی که این لایحه تصویب شد بلافاصله اجرای آن آغاز و از طرف دولت برای مؤسسات خصوصی، تولیدی و خدماتی مثل مشاوران و پیمانکاران، مدیر تعیین شد. تعیین مدیر برای هر رشته بر عهده یک وزارتخانه بود. مثلاً برای پیمانکاران راه‌سازی وزارت راه، برای پیمانکاران ساختمانی وزارت مسکن و برای تمام مشاوران سازمان برنامه‌بودجه، مدیر تعیین می‌کردند. بنابراین دولت عملاً در گیر اداره مؤسسات خصوصی، صنعتی و خدماتی شد.

به صورت ناخواسته؟

بله. به دلیل جبر زمان چنین اتفاقی افتاد. خود بنده هم که در آن زمان در شورای انقلاب و دولت موقت جزو کسانی بودم که گرایش چپ داشتم نیز با این شرایط که همه کارها در دست دولت باشد، موافق نبودم و تمایل داشتم صنایع خصوصی آزاد باشند و رشد کنند. اما به دلیل جبر شرایط، ناچار به این کار شدیم. چون از یک طرف صنعت در حال از بین رفتن بود و کارخانجات با حیلۀ

صاحبان قبلی خود در حال تخلیه بودند و از طرف دیگر هم شورش‌های کارگری وجود داشت و سنگ روی سنگ بند نمی‌شد و کارخانه‌ها عملاً تعطیل بودند. به هر حال قانون مدیریت تصویب شد و با این قانون، صنایع و سازمان‌های خصوصی و پیمانکاری‌ها عملاً دولتی شدند. البته نه مالکیت آن‌ها، بلکه مدیریت‌شان و این بار سنگینی برای دولت شد. در همان یورش اول، مدیریت و ادارهٔ ۶۰۰ کارخانه، از کارخانه‌های ۱۲ هزار کارگری گرفته مثل کفش ملی و ایران ناسیونال تا کارخانه‌های پنج کارگری و سه کارگری به گردن دولت افتاد. به همین جهت وضعیت بسیار دشواری ایجاد شده بود. در آن زمان بنده هم در سازمان برنامه و هم در کمیسیون شمارهٔ دو شورای انقلاب و هم در این جریان مسئولیت داشتم. بنابراین بسیار نگران بودم و خیلی به این مسئله فکر می‌کردم. به همین جهت تصمیم گرفتیم این مسئله به صورت اساسی و پایه‌ای در شورای انقلاب طرح و حل شود. بنابراین طرحی در مورد اقتصاد و صنعت نوشتم که یک طرح عملی و ارجاعی بود و خیلی تئوریک نبود. تا دو سال قبل هم آن را در منزل داشتم که متأسفانه در بازداشت‌های اخیر که خانه را تخلیه کردند، آن را هم با خود بردند و در حال حاضر در اختیارم نیست. اما در این طرح چنین استدلال شده بود که سرمایه‌گذاری بخش تولید و صنعت باید خصوصی باشد. اما تا حدی هم نظارت دولت بر آن باشد و حدود سود مؤسسات خصوصی را با روشی مثل مالیات کنترل کنیم. به گونه‌ای که اصل سودآوری سرمایه‌آنها در سال از ۱۶ درصد تجاوز نکند. از این ۱۶ درصد، ۶ درصد مربوط به کاهش ارزش پول و تورم بود و سودی برای سرمایه‌دار محسوب نمی‌شد و ۱۰ درصد دیگر آن هم سود سرمایه بود. البته این را هم با ترس‌ولرز در شورای انقلاب مطرح و توجیه کردیم که باید مشوقی برای مردم وجود داشته باشد تا اقدام به سرمایه‌گذاری صنعتی کنند.

چرا با ترس‌ولرز بیان کردید آیا مخالفانی داشت؟

بله. کسانی مثل مرحوم بهشتی. چون تحت تأثیر جو آن زمان قرار گرفته بودند و نمی‌خواستند از آن روز عقب بمانند با این مسئله مخالفت می‌کردند.

یعنی برای عقب‌نماندن از جو آن روز و مصون بودن از تهمت‌هایی که ممکن بود در آینده گفته شود، چنین موضعی را اتخاذ کرده بودند؟

بله. آن طرح را بنده با همکاری آقای عالی‌نسب بسیار محتاطانه تهیه کردیم اما سعی کردیم

واقعیت‌ها را هم بیان کنیم. این طرح در شورای انقلاب ارائه شد. در عین ناباوری و بدون اینکه بحثی روی آن شود مورد موافقت قرار گرفت و بنده هم از پذیرفتن فوری آن راضی نبودم. چراکه می‌گفتم همان‌طور که امروز آن را راحت پذیرفتند یک روز هم ممکن است آن را راحت انکار کنند یا از آن دفاع نکنند.

در اسفند سال ۵۸ کار تر رسماً محاصره اقتصادی ایران را اعلام کرد. در ابتدا گفت ما کل اقتصاد ایران را تعطیل می‌کنیم. سپس اعلام کردند که فعلاً فقط محاصره می‌کنیم و در نهایت هم به ترک رابطه با ایران اقدام کرد. لذا در اواخر اسفندماه در شورای انقلاب این مسئله مطرح شد که باید کشور را از نظر اقتصادی در مقابل این محاصره بسیج کنیم. بنابراین کمیته بسیج توسط بنی‌صدر که رئیس‌جمهور شده بود تشکیل شد.

کمیته بسیج را ایشان تشکیل داد؟

خیر. کمیته بسیج را تشکیل دادند و از همان ابتدا به سه کمیته تقسیم کردند. کمیته تبلیغاتی، کمیته سیاسی و نظامی و کمیته اقتصادی که بنده مسئول کمیته اقتصادی بودم. تا اینجا همزمان چند مسئولیت دیگر هم داشتم. عضو شورای انقلاب، رئیس سازمان برنامه و رئیس کمیسیون شماره دو شورای انقلاب هم بودم. کمیته بسیج اقتصادی را در فروردین سال ۵۹ تشکیل دادیم و با سرعت شروع به کار کردیم.

این همان ستادی بود که بعدها به نام ستاد بسیج اقتصادی ادامه پیدا کرد؟

بله. بعدها که آقای رجایی آمدند، آقای بهزاد نبوی در آنجا جانشین بنده شدند. اعضای بسیج اقتصادی، چند نفر از وزرا و چند نفر از کارشناسان سازمان برنامه بودند و به تناسب موضوعات مورد بحث، از اعضای شورای انقلاب، آقای بنی‌صدر و بهشتی هم دعوت می‌شد. حجم کار این کمیته در ابتدا بسیار سنگین بود. اوایل سال ۵۹ بود و هنوز جنگ شروع نشده بود اما خطر محاصره اقتصادی وجود داشت. لذا ابتدا به تأمین نیازهای کشور پرداختیم. آمار مصرف یک‌ساله تمام مواد غذایی را که در آن زمان وارد می‌شد از وزارت بازرگانی گرفتیم و همه آن‌ها را سفارش دادیم. خود بنده هم که در آن سازمان برنامه بودم، آن‌ها را امضا می‌کردم. بنابراین، این کارها به سرعت انجام شد. یعنی در دو ماه اول سال، ما تمام مایحتاج سال ۵۹ را تأمین کردیم و در شهریورماه که جنگ شروع شد، تمام مواد غذایی تهیه شده بود. در مرحله دوم کار، به دنبال

یافتن راهی برای خودکفایی صنایع و تولیدات کشاورزی و صنعتی بودیم. اما در وضعیت محاصره اقتصادی در مورد صنایع یک مشکل داشتیم و آن این بود که جامعه به طور کلی جوّزده بود و این در شورای انقلاب هم انعکاس داشت. مثلاً وقتی از دکتر بهشتی دعوت کردیم به ستاد بسیج اقتصادی بیایند و در مورد صنایع صحبت کنیم، ایشان مطرح کردند که چون انقلاب ما متکی بر جوانان است و جوانان در آن زمان نوعاً چپ می‌اندیشند، بنابراین به مسئله توزیع ثروت اهمیت می‌دهند و به جای پرداختن به دستور جلسه گفت: «پس نظام اقتصادی ما باید بین یک تاسه باشد. یعنی بالاترین درآمد سه و پایین‌تر درآمد یک باشد.»

یعنی اختلاف بین پولدارترین و فقیرترین فرد حداقل دو باشد؟

خیر. نسبت سه باشد که خود بنده به آقای بهشتی گفتم در چین که یک کشور کمونیستی است و چهل سال هم سابقه کمونیستی دارد یک به شش اعلام کرده‌اند، ما چطور می‌توانیم بگوییم یک به سه. حتی اگر هیچ‌گونه فساد یا میراث خانوادگی هم نباشد، تفاوت میزان کار افراد یا میزان فکر آن‌ها از سه درجه یک و دو و سه بالاتر است. اما ایشان می‌گفتند ما برای اینکه نیروی اصلی انقلاب یعنی جوانان را حفظ کنیم باید این کار را انجام دهیم. بنابراین، این مسئله مورد اختلاف نظر بود و به نتیجه هم نرسید و معلق باقی ماند.

در هفتم مرداد ۵۹ که مجلس تشکیل شد، بنده از سازمان برنامه کنار رفتم و تا آخر تیر ۵۹ که مجلس برای شروع کار خود اعلام آمادگی کرد در شورای انقلاب بودم. البته در کمیسیون شماره دو هم عضویت داشتم. در واقع رئیس آن بودم. بنده در مدت چند ماهه‌ای که در این کمیسیون فعالیت می‌کردم حدود صد و پنجاه مصوبه را گذراندم. به همین دلیل این کمیسیون به فعال‌ترین کمیسیون شورای انقلاب معروف بود.

این مصوبات در مورد چه مسائلی بود؟

به عنوان مثال، یکی از مصوبات، ملی کردن تجارت خارجی بود. ما می‌گفتیم که با قانون مدیریت و متعاقب آن قانون حفاظت صنایع، سرمایه‌گذاری صنعتی محدود شده است. در این صورت همه صاحبان سرمایه به طرف تجارت می‌روند چرا که در آنجا سود بیشتر از صنعت است و در این صورت اولاً خودکفایی اقتصادی منتفی می‌شود، ثانیاً گرایش به تجارت ایجاد اشتغال نمی‌کند، و ما باید تجارت را هم مانند صنعت محدود کنیم تا بین این دو محدودیت، عده‌ای به طرف

صنعت بیایند. این بود که این مسئله همان‌طور باقی ماند. بعد هم بنده به مجلس رفتم، و جزو کمیسیون برنامه و بودجه مجلس شدم و در همان کمیسیون بنده را به‌عنوان رئیس کمیسیون انتخاب کردند. حدود دو سال رئیس این کمیسیون بودم. همچنین عضو کمیسیون صنایع هم بودم، در آنجا کشمکش‌های زیادی بود. بخشی طرفدار سرمایه‌داری و آزادی اقتصادی بودند که بیشتر صاحبان سرمایه طرفداران آن‌ها بودند. بخشی هم طرفدار اقتصاد دولتی بودند. اما به‌طور کلی برآیند جو متمایل به دولتی شدن بود و در چنین جوی دیدیم که اگر تجارت را محدود نکنیم، همه به سمت تجارت می‌روند. بنابراین باید تجارت را ملی می‌کردیم و بنده قانون ملی شدن تجارت خارجی را از کمیسیون شماره دو گذراندم.

یعنی برخلاف نظر بسیاری از آقایان عمل کردید؟
بله.

آن‌ها معتقد بودند که تجارت باید آزاد باشد؟

بله. البته آقای بهشتی و شورای انقلاب موافق بودند. اما شورای انقلاب دیگر عمرش تمام شده بود. به‌هرحال ما تجارت خارجی را ملی کردیم و وزارت بازرگانی هم مأمور اجرای آن شد. این وزارتخانه هم کلیه کالاهایی را که در تجارت خارجی مبادله می‌شد لیست و طبقه‌بندی کرد. ده رشته واردات بود که مراکز تهیه و توزیع را تشکیل می‌دادند. تهیه و توزیع کالاهای شیمیایی، کالا و منسوجات آهن و فولاد، تشکیل می‌دادند. تهیه و توزیع کالاهای شیمیایی، کالا و منسوجات آهن و فولاد، فلزات، ماشین‌آلات، علوفه و مواد کشاورزی و سرپرستی هر یک از این‌ها نیز به وزارتخانه‌های مربوط داده شد. مرکز تهیه و توزیع کالاها هیئت‌مدیره‌ای داشت که ترکیبی از کارشناسان بخش خصوصی و تیپ‌های انقلابی بود. این مراکز تا سال ۶۸ و ۷۰ که آقای هاشمی آمدند و برنامه پنج‌ساله اول جمهوری اسلامی تهیه شد همچنان فعال بودند. بعدها که تجارت آزاد شد، همچنان این مراکز فعال بودند اما فعالیت آن‌ها بسیار کم شده بود. اما در دوره ۵۹ تا ۶۸ کل تجارت خارجی کشور را این مراکز انجام می‌دادند و همه مراکز یکی از منابع فساد و جمع‌آوری رانت شدند. که بعد از اینکه ما از شورای انقلاب کنار رفتیم و دولت آقای موسوی روی کار آمد، وزارت بازرگانی مدتی در دست آقای آل‌اسحاق و عسگرآلادی بود. آن‌ها هم بچه‌های مؤتلفه و بازار را در مراکز تهیه و توزیع گذاشته بودند

و این‌ها هم افکار خاص خود را داشتند، مبنی بر اینکه دولت فقط وظیفه خدمت دارد و نباید سودی ببرد. لذا کالاها را با ارز دولتی وارد می‌کردند، یکی دو تومان روی آن می‌گذاشتند و آن را به بازار و تجار می‌دادند. تجار هم در بازار این کالاها را به قیمت بازار می‌فروختند. خود بنده چند مورد را در بین پارچه‌فروشان، لوازم‌التحریرفروشان و غیره شاهد بودم که کالاها را با قیمت ارز هفت تومانی می‌گرفتند و با قیمت شانزده، هیجده، بیست و بیست و هفت تومان در بازار می‌فروختند. چرا که قیمت دلار سیر صعودی داشت. به این ترتیب، رانت‌ها در آنجا جمع می‌شد. در مورد قانون حفاظت صنایع هم باید بگویم که در سال ۵۸ و بعد از اینکه قانون مدیریت تصویب و اجرا شد، دولت آقای بازرگان هم این قانون را به شورای انقلاب ارائه داد. ماده آخر این قانون دولت را موظف می‌کرد در طول دو ماه وضعیت مالکیت صنایع را مشخص کند. دولت آقای بازرگان هم بسیار جدی بود. بنابراین در اواخر تیرماه سال ۵۸ قانونی به نام حفاظت از صنایع را به شورای انقلاب ارائه داد. طبق این قانون برای حفاظت از قوانین موجود و تشویق سرمایه‌داری و رفع اشکالات و فسادهای احتمالی که در نظام صنعتی موجود کشور وجود دارد، صنایع کشور را به چهار دسته تقسیم کنیم. صنایع بند «الف»، صنایع بند «ب»، صنایع بند «ج» و صنایع بند «دال». صنایع بند «الف»، صناعی بودند که به لحاظ ساختار و ماهیت‌شان نمی‌توانستند در کشورهای جهان سوم در دست بخش خصوصی باشند. مانند صنایع اسلحه‌سازی، فولاد، پتروشیمی، اتومبیل‌سازی. معنی بند الف این بود که این صنایع ملی شوند و نه اینکه مصادره شوند. یعنی از صاحبان صنایع خریداری شوند و به دولت تعلق پیدا کنند. بند «ب» مربوط به صاحبان و شرکای آن‌ها بود. کسانی که سوابق سیاسی داشته و با دربار و خارج همکاری داشتند و در فسادهای مالی قبل از انقلاب شریک بودند، مشمول این بند می‌شدند و دولت گفته بود سهام این افراد در صنعت و معدن و کشاورزی و املاک باید به تملک دولت درآید. اما لایحه دولت نگفته بود که این‌ها مصادره شود. بنابراین شورای انقلاب این مسئله را به لایحه دولت اضافه کرد که سهام این افراد در هر جا که هست مشمول بند «ب» شده و مصادره می‌شوند.

چه کسانی در شورای انقلاب این نظر را دادند؟

مرحوم بهشتی و آقای هاشمی و از جمله خود بنده هم موافق بودیم. بنابراین رأی آورد و در شورای انقلاب تصویب شد.

بند «ج»، صناعی را تشکیل می‌داد که از آن‌ها فساد در سازمان صنایع ثبت نشده بود، اما

دچار مشکلات مالی یا ضعف مدیریت یا ضعف مالی بودند و به جهت بدهی‌هایشان بدون کمک بانک و وام بانکی نمی‌توانستند کار کنند. دسته‌ای از صنایع هر چه فساد مالی‌شان بیشتر می‌شد وام‌شان هم بالاتر می‌رفت. بنابراین در صناعی که نسبت وام‌شان به سرمایه‌شان زیاد بود، بانک باید به اندازه طلبش در این مؤسسات سهام می‌شد.

بند «دال» کسانی بودند که مشمول بند «الف» و «ج» نمی‌شدند. یعنی کسانی که هیچ مسئله‌ای نداشتند. دولت هم از آن‌ها حمایت قانونی می‌کرد تا به کارشان ادامه دهند. این قانون حفاظت صنایع بود. متعاقب آن، مصوبه دیگری در شورای انقلاب وجود داشت که طی آن اسامی ۵۲ خانواده را که در صنایع قبل از انقلاب صاحب نام بودند، مثل خانواده لاجوردی، را به‌عنوان مشمولین بند «ب»، اعلام کرد. آقای بازرگان در مصاحبه‌ای در رادیو و تلویزیون این اسامی را اعلام کردند که جنجال زیادی هم ایجاد کرد. ما شورای انقلاب پشت آن ایستاده بود و دولت هم می‌گفت این بند را ما پیشنهاد کرده‌ایم. اما اسامی این خانواده‌ها را شورای انقلاب تعیین کرد. البته نه به‌طور مستقیم بلکه کمیته‌ای تشکیل شد که وزیر بازرگانی وقت دکتر صدر حاج سید جواد، وزیر نفت آقای معین‌فر، وزیر صنایع آقای احمدزاده، بنده به‌عنوان نماینده سازمان برنامه، آقای عالی‌نسب و مهندس کنیریایی وزیر مسکن، عضو این کمیته بودند. این کمیته نام ۵۲ خانواده را تعیین کردند که اکثر آن‌ها هم به‌درستی انتخاب شدند. اما در مورد دو نفر اشتباه شده بود. به این دلیل که وزارت صنایع عمداً اطلاعات غلط در مورد این افراد به کمیسیون داد. یکی از آن‌ها آقای علی هاشترخانی بود که دو سال پیش فوت کرد. ایشان در صنایع قند بودند و در شروع انقلاب، امام خمینی (ره) سرپرستی کل اموال هژبر یزدانی را به عهده ایشان گذاشته بود. در آن زمان شایعه شده بود ایشان اموال هژبر را برای خود می‌برد. همچنین می‌گفتند ایشان اوراق قرضه شاه را ارزان خریده و به قیمت گزافی با دولت حساب کرده است. به‌هر حال ایشان به‌ناحق شامل بند «ب» شد. محمدتقی برخوردار هم همین‌طور. ایشان صاحب صنایع مشهور ایران بود و کارهایش از تمام صاحبان صنایع درست‌تر بود. صنایع پارس و چند کارخانه بزرگ را داشت و حدود پنج هزار کارگر و کارمند و مهندس برایش کار می‌کردند. شیوه مدیریتش در صنایع معروف بود. تمام صنایع ایشان مانند اصول کارخانجات امروزی ژاپن سازماندهی شده و خیلی محکم و منسجم بود. تنها کسانی که من از اینکه موافقت کرده بودم مشمول بند «ب» شوند و از آن پشیمان شدم این دو نفر بودند. بقیه مستحق آن بودند. چرا که سوءاستفاده‌های زیادی داشتند و اموال زیادی را برده بودند و با دربار روابط خاص داشتند. سازمان صنایع ملی که

طرح بنده بود نیز از تصویب کمیسیون گذشت. این قانون به تبعیت از زمان دکتر مصدق بود که سازمان صنایع ملی^۱ تشکیل شد و خدماتی به صنعت ایران کرد.

هدف از تشکیل آن چه بود؟

هدف از تشکیل آن اجرای قانون حفاظت صنایع بود. یعنی اداره و مدیریت کسانی که مشمول بند «الف»، «ب» یا «ج» می‌شوند. در واقع هدف آن اجرای این قانون و حفاظت از سهام و استیفای حقوق دولت بود. قانون سازمان صنایع ملی را هم از کمیسیون شورای عالی گذرانیدیم و تصویب کردیم. بعدها معلوم شد برخی صنایع که مستحق بودند مشمول بند «ب» نشده‌اند یا اینکه مالکیت برخی از آن‌ها باید پس داده شود.

کمیسیونی هم به نام کمیسیون ماده دو متمم قانون حفاظت از صنایع تشکیل شد که فعالیت این کمیسیون تا سال ۶۹ ادامه داشت و گویا هنوز هم ادامه دارد. اما فعالیت آن کمتر شده است. بسیاری از صنایعی که شامل بند «ج» بودند یا به موجب قانون مدیریت، دولت برای آن‌ها مدیر تعیین کرده بود، توسط سازمان صنایع ملی ضبط و پس داده نمی‌شد. مشکلات کارگری و مالی آن‌ها برطرف شده بود و باید آن‌ها را برمی‌گرداندند، اما این کار را نمی‌کردند. بنابراین آن کمیسیون در این مورد رأی می‌داد. اعضا شامل یک حاکم شرع، یک نماینده مجلس، نماینده وزیر صنایع و نماینده دادستان کل کشور بود و کمیسیون معتبری بود. خیلی هم قدرت و نفوذ داشت. بنده تا زمانی که نماینده مجلس بودم به پیشنهاد آقای هاشمی و تصویب مجلس به عنوان نماینده مجلس در این کمیسیون عضویت داشتم. بعد از دور اول مجلس که دیگر بنده در مجلس نبودم به عنوان نماینده وزیر صنایع در این کمیسیون بودم تا سال ۶۹ که بازداشت شدم و از آن کمیسیون هم بیرون آمدم. در این کمیسیون آقای نیری حاکم شرع بودند. آقای رحیم باطنی که از بچه‌های خط امام و دانشجویان تسخیرکننده سفارت آمریکا بود به عنوان نماینده دادستان کل کشور بود. آقای شیخ حسین هاشمیان هم نماینده مجلس در آن کمیسیون بودند و آقای شالچیان که از اعضای سازمان برنامه بود و با بنده هم مسئله داشت، از طرف رئیس جمهور در این کمیسیون حاضر بودند. آن زمان هم آقای خامنه‌ای رئیس جمهور بودند. از این میان، تنها

۱. برای اطلاع بیشتر درباره این سازمان می‌توان به کتاب روایت سازمانی که بود، نویسنده میکائیل عظیمی،

انتشارات کویر، ۱۳۹۴ مراجعه کرد.

این یک نفر راست بازاری بود و بقیه این‌طور نبودند. حتی آقای اردبیلی که رئیس قوه قضاییه و شورای عالی قضایی بودند به آقای نیری سفارش کرده بودند که چون به مسائل مالی و اقتصادی کارخانجات وارد نیستند هر چه فلائی (یعنی بنده) گفتند شما قبول کنید. چرا که آدم امنیتی است و حرف درستی می‌زند. این بود که ما در آن کمیسیون تعدادی از صنایع را برگردانیم و یکی دو تا را جدیداً مشمول بند «ب» کردیم که یکی از آن‌ها کارخانه ارج بود. صاحبان این کارخانه با وجود اینکه بهایی بودند اما چون کارخانه تمیزی بود و مطابق اصول صنعتی کار می‌کرد در قانون حفاظت شامل بند «ب» نشده بود، ولی در این کمیسیون به دلیل بهایی بودن‌شان مشمول بند «ب» شدند. چند نفر دیگر هم بودند که آدم‌های فاسدی بودند و شامل بند «ب» شدند. می‌توان گفت این کمیسیون نسبتاً درست کار کرد، چرا که ما تجربه پیدا کرده بودیم و دیگر بدون داشتن مدارک مستند کسانی را بی‌جهت مشمول بند «ب» نمی‌کردیم.

به هر جهت، قانون حفاظت از صنایع و قانون مدیریت موجب شد صنایع و اقتصاد کشور و حتی تجارت خارجی کشور در دوره اول که تا فوت امام (ره) در سال ۶۸ و روی کار آمدن آقای هاشمی رفسنجانی و ارائه برنامه پنج‌ساله اول ادامه داشت، دولتی شدند.

شما گفتید هم در ستاد بسیج اقتصادی و هم در شورای انقلاب حضور داشتید و در عین حال رئیس سازمان برنامه هم بودید. آیا این به نوعی تداخل مسئولیت ایجاد نمی‌کرد؟ چون بسیاری از کارهای اقتصادی که سازمان باید انجام می‌داد به ستاد بسیج اقتصادی منتقل شده بود. به نظر می‌رسد شما با توجه به اینکه مسئولیت هر دو را داشتید به نوعی وظایف سازمان برنامه را به آنجا منتقل کرده بودید؟

بله. البته سازمان برنامه واقعاً مسئول آن کارها نبود. چون انجام چنین فعالیت‌هایی در قانون سازمان برنامه نبود. در برنامه سوم قبل از انقلاب قانون برنامه و بودجه را تغییر دادند. از سال ۴۶ به بعد بودجه را از وزارت دارایی گرفتند و به سازمان برنامه آوردند و این سازمان به سازمان برنامه و بودجه تبدیل شد. سازمان برنامه طبق آن قانون، مسئولیت نظارت بر طرح‌هایی را که دستگاه‌های اجرایی تهیه می‌کنند بر عهده داشت و باید این طرح‌ها را تصویب می‌کرد. سازمان برنامه هم در این کار بسیار جدی بود، یعنی موافقتنامه طرح‌ها مانند موافقت اصولی که بخش خصوصی از وزارت صنایع می‌گیرد، توجیه فنی - اقتصادی، بررسی بازار، مقایسه قیمت تمام‌شده با قیمت خارجی و صرفه جویی ارزی طرح را به‌طور کامل بررسی می‌کرد. سازمان برنامه در

بررسی‌های خود تمام این‌ها را از آن‌ها می‌خواست، همچنین آن‌ها مسئولیت نظارت و مدیریت بر طرح‌ها را هم بر عهده داشتند. در درون هر طرح هم ده‌ها و صدها پروژه وجود داشت. مثلاً طرح راه‌سازی تهران به شمال، در درون خود ده‌ها و صدها پروژه را دارد. پروژه‌هایی از قبیل خرید زمین‌های اطراف از صاحبان آن و ایجاد دستگاه‌های توریستی در کارهای ساختمانی که بسته به وسعت هر طرح متفاوت بود، سازمان برنامه بر آن نظارت می‌کرد. اما بر پروژه‌ها نظارت نداشت. نظارت بر پروژه مربوط به دستگاه اجرایی بود. البته نظارت آن هم زیر نظر سازمان برنامه و با مقررات سازمان برنامه بود. به عنوان مثال، ضوابط انتخاب مهندسين مشاور و ارجاع کار به مهندسين مشاور. یا صلاحیت پیمانکاران و درجه‌بندی آن‌ها را سازمان برنامه می‌داد و دستگاه‌های اجرایی هم کار می‌کردند. سازمان برنامه یک ابزار اعمال برنامه هم داشت که کمیته تخصیص بودجه بود. بودجه هر طرح در مجلس تصویب می‌شد اما همه بودجه به آن دستگاه اجرایی داده نمی‌شد. بلکه دستگاه اجرایی هر سه ماه یک‌بار گزارش پیشرفت کار را می‌داد و کمیسیون تخصیص، تخصیص بودجه و اعتبار جدید برای سه ماه بعد را به تناسب پیشرفت کار به دستگاه اجرایی می‌داد. یعنی باز سازمان برنامه در اینجا هم نظارت خود را داشت. موافقتنامه طرح را هم سازمان برنامه و دستگاه اجرایی امضا می‌کردند. یعنی وزیر مربوطه با رئیس سازمان برنامه آن‌ها را امضا می‌کردند و کاملاً قانونی بود. اما این مسئله موجب نوعی درگیری بین سازمان برنامه و دستگاه‌های اجرایی می‌شد. دستگاه‌های اجرایی دو نوع هستند. دستگاه‌های نسبتاً گردن کلفت و قوی که خود درآمدهایی دارند و زیاد نیازمند درآمد دولت نیستند. دستگاه‌های ضعیف یا مطیع و تابع مقررات که در میان دستگاه‌های ما وزارت صنایع بیشتر از همه تابع تصمیم سازمان برنامه بود. وزارت کشاورزی هم تا حدودی تابع بود. دستگاه‌هایی که هزینه‌بر هستند. مثل آموزش و پرورش، بهداشت و دانشگاه‌ها. اما دو دستگاه اصلاً تابع سازمان برنامه نمی‌شدند و با آن‌ها درگیری داشتیم، وزارت نفت و نیرو. چون وزارت نیرو از پول آب و برق و دیگر خدماتی که به مردم می‌داد درآمد به دست می‌آورد و تمایلی نداشت که سازمان برنامه در کار آن‌ها دخالت کند.

بنده در ماهی که در سازمان برنامه بودم نسبت به اجراییات کشور یک دنیا تجربه به دست آوردم. قبلاً فقط تئوری مکاتب اقتصادی را خوانده بودم ولی اجراییات را ندیده بودم. چون خودم هیچ کار اجرایی نکرده بودم. اما در این ده‌ماهه از آنجایی که سازمان برنامه مرکز کل اطلاعات اقتصادی کشور بود، تجارب زیادی کسب کردم. مثلاً در مورد راهی که

ده سال پیش پروژه آن تصویب شده و شروع به اجرا شده بود و وزارت راه هم مسئول آن بود، اطلاعات راجع به آن در سازمان برنامه بسیار بیشتر از خود دستگاه اجرایی بود. به این علت در کمیسیون‌هایی که تشکیل می‌شد اختلافات و دعوا و چالش‌هایی بروز می‌کرد و همیشه هم کارشناسان سازمان برنامه برتر بودند و بر موضوع اشراف داشتند. لذا در شورای انقلاب شکایت از این بود که برخی وزرا هستند که مافوق وزیرند. یعنی خودشان مثل یک نخست‌وزیر عمل می‌کنند و وزیران دیگر مجبورند از آن‌ها تبعیت کنند و شکایت‌شان هم از من بود. چون هم معین‌فر که قبل از من بود و هم بنده که از شهریور ۵۸ روی کار آمدم با قدرت عمل می‌کردیم و با دستگاه‌های اجرایی راه نمی‌آمدیم. مثلاً وزارت آموزش و پرورش مسائل زیادی داشت. بودجه کم داشت و بودجه می‌خواست. ما جلسات متعددی در این زمینه در سازمان برنامه داشتیم. شهید رجایی هم بودند.

کارشناسان ما و کارشناسان آن‌ها هم بودند و بحث و دعوا بود. من خیلی با وزارت آموزش و پرورش راه آمدم. اما همیشه تحت کنترل بود و تلف کردن پول و ریخت و پاش انجام نمی‌گرفت. وزارت صنایع هم با ما راه می‌آمد. اما با وزارت نیرو و نفت مشکل داشتیم. آن‌ها با صراحت می‌گفتند کارشناسان سازمان برنامه حق ندارند در مورد کار ما نظر دهند. ما کارشناس نفت و گاز هستیم نه آن‌ها. ولیکن، ما جلوی آن‌ها را می‌گرفتیم. بعد از رفتن بنده مدتی آقای خیر بود و بعد هم آقای بانکی آمد که ایشان کاملاً در برابر وزارتخانه‌ها کوتاه آمد و اختیار را در دست خودشان داد. سازمان برنامه تبدیل به یک صندوق شد که هرگاه دستگاهی هر میزان اعتبار یا بودجه می‌خواست به آن‌ها داده می‌شد. به اصطلاح حفاظت و کنترل و حفظ خط برنامه کاملاً از کنترل سازمان برنامه خارج شد. اما زمان معین‌فر و بنده این کار در حال تثبیت شدن بود. معین‌فر خیلی افراط کاری کرد. اما من قدری تعدیل کردم. واقعاً معین‌فر و بنده سازمان برنامه را در جایگاه واقعی خودش نشانیدیم. در دو سال اول انقلاب تنها ما این کارها را می‌کردیم. چرا که آقایان شورای انقلاب مثل بهشتی که بیشتر از همه هم به امور اقتصادی آشنا بود (البته از نظر تئوریک، نه اجرایی، صاحب‌نظر بودند) به قدری سرگرم امور سیاسی و مسائل حکومت بودند که اعتنایی به امور اجرایی و اقتصادی نداشتند.

بنابراین هر چه من می‌گفتم سریع می‌پذیرفتند. هر طرح اقتصادی را که من دادم راحت قبول کردند. طرح ملی شدن بانک‌ها که آقای معین‌فر آورد در یک جلسه تصویب شد. البته آن زمان من هنوز در دولت نبودم و در شورای انقلاب بودم.

اساس طرح ملی شدن بانک‌ها چه بود؟

اساس این طرح این بود که چون بانک در گردش اقتصادی کشور بسیار حساس و حیاتی است و در وابستگی مالی کشور به خارج نقش اساسی دارد، نحوه اداره آن هم با بهره و ربا است. پس باید در اختیار دولت باشد. چراکه اگر برای بهره و رباست پس باید در اختیار دولت باشد. چراکه اگر برای بهره و ربا بتوان توجیهی پیدا کرد، تنها اگر در دست دولت اسلامی باشد توجیه دارد. چون دولت یکسری هزینه‌های خدماتی برای جامعه انجام می‌دهد، پس می‌توان از این طریق این بهره را توجیه کرد. بر این اساس گفتند بانک‌ها ملی شود. این قانون از طرف دولت آقای بازرگان ارائه شد و در دولت ایشان کسانی مثل معین‌فر، کتیرایی، طاهری و دکتر اسلامی که وزیر پست و تلگراف بود، طرفدار آن طرح بودند. کسانی مثل رئیس بانک مرکزی آن زمان دکتر مولوی که آدم باسواد و فهمیده‌ای بود و خود مهندس بازرگان مخالف آن بودند. آن‌ها می‌گفتند اول شما مدیریت بانک‌ها و مالکیت آن‌ها را دولتی کنید و بگذارید یک دولت بگذرد و بانک‌ها تسویه حساب شوند، سپس این کار را انجام دهید. البته این حرف آن‌ها درست بود و ما آن زمان اشتباه می‌کردیم و متوجه عمق اشتباهات خود نبودیم. بنی صدر هم از ملی شدن بانک‌ها خیلی حمایت می‌کرد و وقتی دولت موقت این طرح را ارائه داد بنی صدر یکسری مدارک آورد که قبل از دولت من این حرف رازدهام. در هر صورت این افتخار چه نصیب دولت موقت باشد و چه بنی صدر کار درستی نبود. یک سال بعد از ملی شدن بانک‌ها، مجمع عمومی بانک‌ها تشکیل شد که در این مجمع چند وزیر حضور داشتند. من هم به‌عنوان رئیس سازمان برنامه و وزیر مشاور در آن جلسه بودم. گزارشی از حسابرسی تمام بانک‌ها در آن زمان ارائه دادند. دو سه تا از این بانک‌ها ورشکسته بودند. یعنی دولت به سبب ورشکستگی یا می‌توانست این‌ها را جمع کند یا ضبط‌شان کند و نیازی به ملی کردن آن‌ها نبود. اما وقتی ملی شدند بدهی‌های آن بانک‌ها به گردن دولت افتاد. در آن گزارش آمده بود که در همان سال اول، دولت باید ۱۳ میلیارد تومان زیان بانک‌ها را تحمل کند.^۱ چون برخی بانک‌ها ورشکسته بودند و با سپرده‌های مردم کار می‌کردند. اما آن‌ها از این سپرده‌ها بذل و بخشش کرده بودند. خودشان یک سرمایه اولیه داشتند که یک‌دهم یا یک‌پنجاهم این سپرده‌ها هم نبود و اگر تمام سرمایه بانک‌ها هم داده می‌شد، نمی‌توانستند زیان این بدهی‌ها را تحمل کنند. مثلاً بانکی به نام تعاونی بود که متعلق

۱. درآمد عمومی دولت در بودجه ۱۳۵۸ برابر با ۲۴۶/۳ میلیارد تومان بود. (قانون بودجه سال ۱۳۵۸)

به برادران رشیدیان بود. رشیدیان عامل انگلیس و اینتلیجنس سرویس در جریان ۲۸ مرداد بود. در دوران شاه به او میدان داده شد و صاحب این بانک بود. این یکی از بانک‌های ورشکسته‌ای بود که با ملی شدن بانک‌ها، بدهی‌های آن براساس یک اشتباه و ناخواسته به گردن دولت افتاد. بنابراین کسانی که معتقد بودند اول مدیریت را ملی کنیم، حرفشان درست بود. چرا که اگر مدیریت را دولتی می‌کردیم بدهی‌های بانک‌های ورشکسته را از محل سرمایه صاحبان سهام آن‌ها به سپرده‌گذاران می‌دادیم و بقیه را هم از سایر اموال صاحبان سهام تأمین می‌کردیم و به دولت هزینه‌ای تحمیل نمی‌شد و سپس هم بانک را منحل می‌کردیم. اما وقتی ملی شد بدهی و طلب آن‌ها به گردن دولت افتاد. چند سال بعد ما متوجه شدیم حرف مولوی درست بود و اول باید مدیریت بانک‌ها ملی می‌شد. او آدم کارشناسی بود. آقای بازرگان هم خودش مبتکر این فکر نبود ولی حرف مولوی را قبول داشت و از آن دفاع می‌کرد. خلاصه اینکه با سه قانون ملی شدن بانک‌ها، قانون حفاظت صنایع و قانون ملی شدن تجارت خارجی، اقتصاد کشور کاملاً دولتی شد.

مهم‌ترین محور بحث‌هایی که در شورای انقلاب دولت می‌شد چه بودند؟ البته غیر از این مواردی که گفتید. در واقع می‌خواهم در این مورد بیشتر توضیح دهید.

جلسه زیاد داشتیم. در دفتر آقای بازرگان که نخست‌وزیر بودند جلسات متعددی داشتیم. آقای بازرگان هم برحسب روحیه دموکراتیکی که داشتند در هر جلسه‌ای اصحاب هر فکری را دعوت می‌کرد. مثلاً بنده، آقای عالی‌نسب و چند نفر هم از جناح راست را با هم دعوت می‌کرد، یکی از آن‌ها حاج نوید بود. آن‌ها نظر می‌دادند، ما هم نظر می‌دادیم. خود آقای بازرگان هم نظر می‌داد. این‌طور هم نبود که بگوییم مهندس بازرگان راست‌گرا است. ایشان حرف حساب را نگاه می‌کرد. در مورد یک مسئله حرف ما را قبول داشت و در مورد مسئله‌ای دیگر حرف آن‌ها را قبول داشت. در جایی هم خودش صاحب نظر بود.

آیا بحث اقتصاد اسلامی تا آن زمان مطرح شده بود؟

خیر، به هیچ وجه اسمی از اقتصاد اسلامی در آن جلسات نبود.

مرحوم بهشتی یا آقای هاشمی هم این بحث را مطرح نکردند؟

اصلاً یک قانون اقتصادی دیگر آمد که مربوط به سازمان برنامه و بنده نبود و مهندس کتیرایی،

وزیر مسکن، سال ۵۸ که مرحوم مطهری هنوز حیات داشتند، آن را به شورای انقلاب آوردند. با عنوان قانون «ملی شدن زمین های شهری» که قانون بسیار خوب و کاملاً کارشناسی شده بود. استدلال شان هم این بود که مشکل مسکن در تمام شهرهای بزرگ و صنعتی دنیا تنها از این طریق که زمین شهری در اختیار دولت قرار گرفته، حل شده است. در غیر این صورت قیمت زمین های شهری همانند نردبان و پله پله بالا می رود و اقتصاد را تعطیل می کند. درست مثل امروز، تمام سرمایه ها متوجه زمین و ساختمان است. مسائل زمین و ساختمان بسیار پیچیده است. برج هایی که می سازند متری ۳۰۰ یا ۴۰۰ هزار تومان ساخته می شود، اما آن را متری یک میلیون به بالا می فروشند.

در حال حاضر سود ساختمان سازی حداقل صد درصد است و هیچ صنعتی چنین سودی ندارد. به هر صورت اگر زمین دولتی نباشد، به همین وضعیت تبدیل می شود. آقای مهندس کتیرایی آدم چپی نبود و نیست. نمی گویم راست بود، اما یک آدم منطقی است. ایشان این لایحه را به شورای انقلاب ارائه داد و همه از آن استقبال کردند. غیر از سه نفر؛ یکی مرحوم مطهری که زود قانع شد، یکی آقای مهدوی کنی که هیچ وقت قانع نشد و مخالفت می کرد و دیگری آقای هاشمی رفسنجانی. اما به هر حال، رأی آورد و تصویب شد و سازمان زمین شهری تشکیل شد. پس از این بود که تا سال ۶۰ برای اولین بار در طول تاریخ پنجاه ساله ایران، قیمت زمین به صفر نزدیک شد. قیمت ها پایین آمدند و تا دو سال بعد از انقلاب هم همین طور بود. در حالی که ما در هیچ زمینه ای چنین موقعیتی نداشتیم. اما زمین داران و ملک داران کشور بر علیه این قانون بسیج شدند و در پاشنه خانه علما را در آوردند که این قانون خلاف شرع است. بعدها هم که شورای نگهبان تشکیل شد این مسئله را تأیید کردند و جنجال به پا شد. نزد امام رفتند و مسئله ضرورت را مطرح کردند و امام (ره) برای تشخیص ضرورت، شورای تشخیص مصلحت را تشکیل دادند. در واقع یکی از کارهای خوب سال ۵۸ و ۵۹ همین ملی شدن زمین های شهری بود اما نتیجه آن و نوع اجرای آن نامناسب بود.

بحث های مربوط به وزارت نفت چه بود، چون قبلاً شرکت ملی نفت بود. چه مسائلی منجر به تشکیل وزارت نفت شد؟

نفت مسئله مهمی بود و بزرگ ترین منبع درآمد ارزی و حتی درآمد ریالی کشور است. در تحلیل بودجه ها می دیدم که همواره سهم نفت در درآمدهای دولت از ۵۰، ۶۰ درصد هم بالاتر

است. مالیات‌ها و سایر درآمدهای دولت در برابر نفت هیچ بود. این یک طرف قضیه بود. در طرف دیگر هم این بود که نفت فقط امور استخراج و اکتشاف نبود که فقط بر عهده شرکت ملی نفت باشد. بلکه بحث‌های اقتصادی و سیاسی فراوانی داشت. مثلاً آپک یک جریان سیاسی است. مسئول نفت هم در آن زمان وزارت دارایی بود و اموال شرکت ملی نفت متعلق به این وزارتخانه بود. به همین دلیل، این مسئله کاملاً منطقی نبود. تمام کشورهای نفتی و حتی کشورهای غیرنفتی وزارت نفت داشتند. بنابراین وزارت تشکیل شد و از وزارت دارایی مستقل و تمام اموری که مربوط به اقتصاد و سیاست نفتی و حتی تکنولوژی آن بود به وزارت نفت منتقل شد. تنها کسی هم که در آن زمان در این زمینه صاحب‌نظر بود آقای معین‌فر بود که آقای بازرگان او را به‌عنوان نخستین وزیر نفت ایران انتخاب کردند.

طرح ایشان بود که وزارت نفت ایجاد شود یا خیر؟

خیر. خود دولت به این نتیجه رسیده بود. در اوایل انقلاب آقای نزیه رئیس شرکت ملی نفت شد. ایشان یک عده از کارشناسان قدیمی وزارت نفت را که می‌گفتند طاغوتی هستند، به‌عنوان هیئت‌مدیره دور خود جمع کرد و با آن‌ها مشورت می‌کرد. لذا ایشان خیلی مسئله داشت. مثلاً شوراهای کارگری آبادان که صدهزار کارگر و کارمند داشت، دائم اعتصاب داشتند. ایشان هم به آنجا می‌رفت و برای ساکت کردن آن‌ها دائم بذل و بخشش می‌کرد و امتیاز می‌داد. در سال ۵۸ که ایشان حدود شش ماه در این پست بودند، ۱۵۰۰ تومان بی‌جهت به حقوق کارکنان نفت اضافه شد و این یک تبعیض نسبت به سایر کارکنان دولت بود. همچنین ایشان در یکی از اعتصاب‌ها سخنرانی کرد و یک روز درآمد نفت را به خوزستان بخشیده بود. او اجازه قانونی برای این کار نداشت ولی چون قول داده بودند، دولت هم مجبور بود انجام دهد. این بود که در هیئت دولت تصمیم گرفته شد برای پوشاندن مسائل فنی این مسئله، یک روز درآمد نفت را برای عمران و آبادانی به همه استان‌ها تخصیص دهند. بنابراین تخصیص یک روز درآمد نفت تصویب شد و کمیته‌های امداد امام برای اجرا یا مصرف این بودجه در همه استان‌ها شکل گرفتند. ایشان کارهایی از این قبیل انجام می‌داد. در حالی که این کار سیاسی و بذل و بخشش از بودجه دولت بود و ربطی به نفت نداشت. بنابراین این مسئله در دولت مطرح شد که نفت تنها یک امر فنی نیست، بلکه جنبه‌های سیاسی دارد و از آنجایی که سهم نفت در کل اقتصاد کشور بسیار بالاست و دولت وابسته به نفت است، باید فکر اساسی برای آن شود. فکر آن در دولت

پیدا شد و کاندیدای آن هم معین فر بود. چرا که معین فر برخلاف نزیه، آدم بسیار سخنگو و در صرفه جویی از هزینه‌ها کاملاً جدی بود. بنابراین به این دلایل وزارت نفت تشکیل شد.

بحث دیگری که در آن زمان مطرح بود، درگیری‌های بنی‌صدر با برخی از اعضای شورای انقلاب و بعدها اعضای دولت، در مورد جهت‌گیری‌های اقتصادی و سیاسی کشور بود. آن اختلاف‌نظرها از کجا ناشی می‌شد؟

ماهیت اختلاف‌نظرها عمدتاً سیاسی و رقابتی بود. بنی‌صدر از سال‌های ۳۹ و ۴۰ در درون نیروهای ملی - مصدقی ضمناً مذهبی و مسلمان قبل از انقلاب که امروز به آن‌ها ملی - مذهبی می‌گویند، چهره‌ای معروف بود و جزو سران حرکت دانشجویی دانشگاه بود. در دوره‌ی امینی او بسیار فعال بود. از سال ۴۲ به اروپا رفت و در آنجا مدتی جبهه‌ی ملی سوم را تشکیل داد. همچنین او با نهضت آزادی، جامعه‌ی سوسیالیست‌ها خلیل ملکی و حزب ملت ایران به رهبری داریوش فروهر همکاری داشت و بعدها هم جلو آمد و مستقل شد. ضمناً او تنها کسی بود که از همان سال ۴۰ عنوان می‌کرد هدف من این است که رئیس‌جمهور ایران شوم.

علناً این را می‌گفتند؟

بله. در بحث‌های خصوصی مطرح می‌کرد و برای این کار برنامه داشت. ایشان همواره جزو جناح مذهبی - ملیون و مبارزین بود. به این جهت با دکتر یزدی، مرحوم قطب‌زاده و حبیبی بود تا زمانی که جریان نهضت امام خمینی اوج گرفت او هم مثل همه‌ی بچه‌مذهبی‌های دانشگاه از این نهضت استقبال کرد و سعی کرد با امام نزدیکی و همکاری داشته باشد. چون امام در تبعید و خارج از کشور بودند و بنی‌صدر هم خارج از کشور بود، رابطه‌اش با امام جدی‌تر شد و جزو نزدیکان امام بود. در دوره‌ای که امام در پاریس بودند مشاوران دسته اول او بنی‌صدر، حبیبی، قطب‌زاده و یزدی بودند. بعدها بود که علمای دیگری هم به آن‌ها پیوستند. زمانی که انقلاب پیروز شد و بنی‌صدر به ایران آمد، عضو شورای انقلاب شد. تمام فعالیت‌هایش متوجه انتخاب ریاست جمهوری بود. این بود که در شورای انقلاب هم مواضع‌اش کج‌دار و مریز بود. با دولت موقت مخالف بود و با آقای بازرگان رقابت و مخالفت جدی داشت. در آن دوره به شدت از حزب جمهوری و روحانیت و امام دفاع می‌کرد و تا زمان انتخابات ریاست جمهوری طرف روحانیت بود.

برای تضعیف مهندس بازرگان و برای اینکه در انتخابات ریاست جمهوری رقیب‌شان نباشد، آیا درست است؟

بله. او در زمان انتخابات ریاست جمهوری تبلیغات زیادی کرد که به نظر بنده در برخی موارد تبلیغاتش مخرب هم بود. قانون بهره و ربا را به صورت خیلی سطحی حل کرد. تمام اقتصاددانان و کسانی که فهم اقتصادی دارند، معتقدند که در کتاب اقتصاد توحیدی او ایراداتی دارد و آنچه او در این کتاب گفته اصلاً اقتصاد نیست، بلکه یک ایدئولوژی خودپرداخته است. نه مذهبی است و نه غیر مذهبی. به هر حال چون هدف بنی‌صدر ریاست جمهوری بود در انتخابات هم به خوبی کار تبلیغاتی کرد و انتخاب شد. به محض اینکه انتخاب شد یکباره ورق برگشت و بنی‌صدر از حزب جمهوری و روحانیون به سمت نیروهای ملی و اپوزیسیون تغییر روش داد. به طوری که دفتر ریاست جمهوری بنی‌صدر مرکز نیروهای مخالف، یعنی اپوزیسیون شده بود. چه ملی‌ها و چه مجاهدین. حتی رئیس دفتر بنی‌صدر عضو مجاهدین خلق بود. حزب جمهوری هم رقیب بنی‌صدر و با او بسیار مخالف بود. درگیری‌های زیادی با هم داشتند. درگیری‌ها هم مشخصاً بین آقای بهشتی و بنی‌صدر بود. بنی‌صدر هم کوتاه نمی‌آمد و تمام امور مملکتی را تابع درگیری خودش با حزب جمهوری و روحانیون کرده بود. البته برخی روحانیون که جزو حزب جمهوری نبودند طرفدار بنی‌صدر بودند و با او رابطه داشتند. ولیکن مبارزه با حزب جمهوری جزو خط مقدم اقدامات بنی‌صدر بود.

دیدگاه اقتصادی او هم به همراه دیدگاه سیاسی‌اش تغییر کرده بود؟

بعد از اینکه رئیس‌جمهور شد دیدگاه اقتصادی‌اش متمایل به اقتصاد آزاد شد. اما تا قبل از آن دیدگاه چپ داشت.

گویا مسائلی در مورد اقتصاد اسلامی مطرح کرده بودند؟

بله و کتابی به نام اقتصاد توحیدی دارد که کاملاً از دیدگاه چپ است. کارشناسان اقتصادی ایرادات زیادی به آن کتاب گرفته‌اند. این کتاب در فضای ایدئولوژی دیگری است. آن زمان این کتاب هم مثل بقیه کتاب‌ها بود. به هر حال بنی‌صدر بعد از انتخابات ریاست جمهوری به دستور امام رئیس شورای انقلاب شد. سران حزب جمهوری هم جزو شورای انقلاب بودند. بنابراین تمام جلسات شورای انقلاب به درگیری بین آن‌ها تبدیل شده بود. در آن زمان، بنده، معین‌فر،

حیبی و آقای بازرگان کاملاً بی طرف بودیم؛ نه طرف بنی صدر بودیم و نه حزب جمهوری. این درگیری‌ها ادامه داشت تا زمان انتخابات مجلس که ما به مجلس رفتیم و چون دیگر شورای انقلاب فعال نبود، بنی صدر با مجلس درگیری پیدا کرد. دوره اول مجلس هم فضای بسیار بدی داشت و به دلیل همین درگیری‌ها، کشور تا سه ماه نخست وزیر نداشت. چراکه مجلس آقای رجایی را کاندیدای نخست‌وزیری کرده بود و بنی صدر با او مخالف بود. تا اینکه به هر حال به طریقی تسلیم شد. لذا از زمانی که مرحوم رجایی شروع به کار کرد بین او و بنی صدر درگیری‌ها ادامه داشت. کتابی هم در این زمینه است به نام مکاتبات رجایی و بنی صدر. بنی صدر علیه رجایی تبلیغات زیادی می‌کرد. با اینکه او نخست‌وزیر بود و بنی صدر رئیس جمهور، ولی علیه او تبلیغ می‌کرد. اما با همه این‌ها مسیر بنی صدر بسیار فراتر بود. البته به مسائلی چون نهضت ملی، انقلاب، عدم انحصار و مقابله با انحصار طلبی توجه داشت، اما هدفش بسیار فراتر از این مسائل بود و حفظ خودش و جناح خودش اهمیت بسیار بیشتری برای او داشت. زمانی هم که جنگ آغاز شد به جنوب رفت و دفتر ریاست جمهوری را هم به دزفول و در یک زیرزمین منتقل کرد و فرماندهی کل قوا را به عهده داشت. چهار ستاد هم داشتیم. ستاد کل مشترک، ستاد هوایی، ستاد زمینی و دریایی که بنی صدر هم با شوراهای نظامی تشکیل جلسه می‌داد و هم به امور ریاست جمهوری می‌پرداخت و هر کسی هم کاری در این زمینه با او داشت به آنجا مراجعه می‌کرد. ما هم به آنجا می‌رفتیم و با وجود اینکه بنی صدر در دزفول مشغول بود اما هر روز در روزنامه انقلاب اسلامی مقاله داشت. در مقالاتش هم بی‌پرده به افراد مختلف حمله می‌کرد و گاهی هم به امام انتقادی می‌کرد. این بود که اختلافات بسار زیاد شد. از آن طرف جنگ بود و مملکت در حال توقف و همه نگران و ناراحت بودند. حتی عده‌ای هم واسطه شده بودند تا این اختلاف فروکش کند. در نهایت مجلس هیئتی را به دستور امام تشکیل داد تا یک عده افراد بی طرف، اختلاف بنی صدر و مجلس را به هر نوع حل کنند. مهندس بازرگان هم جزو آن هیئت بود. آقای بازرگان دو بار برای ما تعریف کردند که در یکی از جلساتی که نزد امام رفته بودند تا گزارش کار خود را بدهند، از بنی صدر و بهشتی هم خواسته بودند که بیابند، چراکه مطالبی در مورد هردو این‌ها داشتند که باید خودشان هم دفاع می‌کردند. آقای بازرگان می‌گفتند آن‌ها حرف‌هایشان را زدند ما هم حرف‌هایمان را زدیم و چند ساعتی جلسه طول کشید. در پایان جلسه وقتی همه خداحافظی کردند امام از من خواستند که بمانم. وقتی همه رفتند و تنها شدیم، البته خاطر من نیست احمدآقا هم بودند یا نه، امام به من گفتند شما کمی

بنی‌صدر را نصیحت کنید، او حرف شما را می‌پذیرد. اما حرف من را نمی‌پذیرد. من می‌دانم در این اختلافات آن‌ها عمل می‌کنند و او (بنی‌صدر) فقط حرف می‌زند. در واقع خود امام هم تا آن روزی که بنی‌صدر را از فرماندهی کل قوا کنار گذاشت، یعنی در فروردین سال ۶۰، هنوز قصد داشت بنی‌صدر را حفظ کند. ولی بنی‌صدر همچنان در نوشته‌های خود به همه می‌تازید. حتی معین‌فر که خودش آدم بسیار تندی است می‌گفت او حتماً بی‌کله شده، با چه دل‌و‌جرئی این مطالب را می‌نویسد. به هر صورت کار به آنجا رسید که از رئیس‌جمهور رفع صلاحیت شد.

گویا شما میزگردی با آقای بنی‌صدر و چند نفر دیگر داشتید که در طرف مقابل آن هم آقایان نوربخش و بهزاد نبوی بودند. در آن میزگرد در مورد اینکه شیوه استقراض از بانک مرکزی درست است یا نه بحث داشتید. این میزگرد هیچ‌گاه از تلویزیون پخش نشد. چرا که چند روز قبل از زمانی بود که بنی‌صدر از کشور رفت. منشاء آن بحث‌ها چه بود؟

بنده هم در شورای انقلاب و هم زمانی که به مجلس رفتم، طرفدار کاهش هزینه‌های دولت بودم و اعتقادم بر این بود که می‌توان به‌سادگی جلوی برخی ریخت‌وپاش‌ها را گرفت و تا حدود ۵۰ درصد هزینه‌های دولت را پایین آورد. با استقراض از بانک مرکزی هم مخالف بودم. چون خود کارشناسان بانک مرکزی اطلاعات کارشناسی به ما داده بودند که هر استقراضی که دولت از بانک مرکزی می‌کند، حداقل به‌ازای ۲۰ درصد از آن مبلغ را بانک باید اسکناس چاپ کند. یعنی مجموع سپرده‌ها و پس‌اندازهایی که نزد بانک مرکزی یا بانک‌های دیگر بود، کفاف وام‌های دولت را نمی‌داد. یعنی اگر همه آن‌ها را به وام دولت اختصاص می‌دادند، به کارهای دیگری که بانک‌ها باید انجام دهند، مثل وام به مردم و سرمایه‌گذاران نمی‌رسیدند. این بود که ما مخالف این مسئله بودیم. چرا که وقتی هر سال ۲۰ درصد از کل بودجه کشور یا بخشی از آن که به‌صورت وام است، اسکناس چاپ شود، این امر موجب کاهش ارزش پول و تورم می‌شود. سال بعد هم مجبور هستند پول بیشتری چاپ کنند. به این دلیل بنده شخصاً طرفدار محدودیت هزینه‌های ارزی و ریالی دولت بودم. وقتی هم بودجه سال ۶۰ در فروردین‌ماه همان سال به مجلس آورده شد، بسیاری از نیروهای ملی یا اپوزیسیون داخل مجلس در مخالفت با آن بودجه صحبت کردند. ولیکن بنده از آن دفاع کردم و گفتم آقایان نمی‌دانند مشکلات دولت چیست؟ ولی ما چون در کمیسیون برنامه‌و‌بودجه هستیم مشکلات دولت را می‌دانیم. خود ما هم با کاهش بودجه دولت موافق هستیم ولیکن نمی‌توانیم یکبار این بودجه را در مجلس حذف